جلسه 536

سه شنبه 09/09/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که آیا عدم قرینه بر مقید منفصل و عدم ورود مقید منفصل جزء مقدمات حکمت است، یعنی اگر مقید منفصل آمد مقدمات حکمت را از بین می برد و دیگر اطلاق بقاءا از بین می رود کما اینکه ظاهر کلام مرحوم نائینی هست، و یا مقید منفصل مقدمات حکمت را از بین نمی برد، مقدمات حکمت منشأ می شود که ظهور پیدا کند خطاب مطلق در اینکه مولا می خواهد تفهیم کند به مخاطب که حکم من مطلق است. مقدمات حکمت که یکی از آنها عدم مقید منفصل هست می خواهد بگوید که مولا دارد تفهیم می کند به مخاطب که حکم من مطلق هست. مقید منفصل کشف نمی کند که مولا نمی خواست این را تفهیم بکند. نخیر، طبق این نظر دوم که نظر صاحب کفایه است مقید منفصل کشف نمی کند که مولا در مقام تفهیم این نبود. هنگامی که گفت أعتق رقبة در مقام تفهیم این نبود که حکم من مطلق است. به نظر مرحوم آخوند مقید منفصل حجت اقوی هست، می گوید ولو أعتق رقبة در مقام تفهیم این بود که حکم وجوب عتق رقبه مطلق است، اما من به شما می گویم که آن خطاب مطابق با واقع نیست. شبیه عام، مخصص منفصل کشف نمی کند که مولا در اکرم کل عالم در مقام تفهیم نبود نسبت به وجوب اکرام عموم علماء. مخصص منفصل می گوید مولا در مقام تفهیم بود نسبت به عموم، ولکن من مخصص منفصل که لاتکرم العالم الفاسق می گویم مولا به صدد ضرب قاعده بود، به داعی جد تفهیم نکرد عموم وجوب اکرام کل عالم را. نسبت به عالم فاسق تفهیم کرد وجوب اکرام را اما به داعی جد نبود. مرحوم آخوند فرموده در مطلق هم همین است، مقید منفصل می گوید من نمی گویم مولا در خطاب أعتق رقبة به صدد تفهیم اطلاق نبود. نخیر، همان ظهور أعتق رقبة که به مقدمات حکمت درست شد گفت مولا به صدد تفهیم اطلاق هست، مقید منفصل می گوید من با او مشکلی ندارم، من می گویم تفهیم اطلاق نسبت به قید مؤمنه بودن رقبه به داعی جد نبوده است، به داعی ضرب قاعده بوده، مصلحتی اقتضاء می کرد که مطلق را تفهیم کند. فالمقید المنفصل لایکشف از اینکه مولا به صدد تفهیم اطلاق نبود در خطاب أعتق رقبة، بلکه کشف می کند که تفهیم اطلاق نسبت به این قید مؤمنه بودن یا کافره بودن به داعی جد نبود، چون امروز مولا گفته لاتعتق رقبة کافرة، اما نسبت به سائر قیود اصالة الجد محکم است که این رقبه قید جوان بودن دارد یا نه، قید مرد بودن دارد یا نه، نسبت به آنها اصالة الجد محکم است. فقط نسبت به این قید مؤمن بودن لاتعتق رقبة کافرة می گوید مولا تفهیم کرد اطلاق رقبه را حتی از حیث مؤمن بودن، اما این تفهیم به داعی حد نبود.

ما عرض کردیم به نظر می رسد حق با صاحب کفایه است. و مرحوم نائینی طبق آنچه که ما گشتیم روشن سخن نگفته است که اطلاق ظهور است یا حکم عقل است یا حکم عقلاء است. اگر ایشان اطلاق را حکم عقل یا حکم عقلاء می گرفت یعنی منجزیت و معذریت، که خطابی که در آن قید زائد ذکر نشده مثلا أعتق رقبة قید مؤمنه ذکر نشده، نسبت به اطلاق وجوب عتق رقبه منجر و معذر است. اگر ایشان این را بگوید، واضح است که مقید منفصل می آید این منجزیت و معذریت را از بین می برد بقاءا. اگر اطلاق یعنی همین منجزیت و معذریت، طبیعی است که مقید منفصل می آید اطلاق را از بین می برد، چون منجزیت و معذریت را دیگر از بین می برد. اما اگر اطلاق را مثل صاحب کفایه ظهور بداند، نه ظهور استعمال لفظ، نه، ظهور تفهیم، یعنی مولا وقتی می گوید أعتق رقبة رقبه را در ماهیت مهمله استعمال کرده نه در لابشرط قسمی، ولکن ظهور دارد که با این أعتق رقبة می خواهد تفهیم کند که رقبه لابشرط عتقش واجب است به نحو تعدد دال ومدلول نه به نحو استعمال رقبه در لابشرط. نه رقبه در همان ماهیت مهمله استعمال شده است منتهی لابشرط بودن آن را با مقدمات حکمت ما می فهمیم. مرحوم آخوند این را می گوید که اطلاق ظهور است، یعنی خطاب ظاهر می شود به برکت مقدمات حکمت در اینکه أعتق رقبة یعنی رقبه آزاد کن لابشرط از قیود زائده. اگر مرحوم نائینی مشخص بود که اطلاق را ظهور خطاب می داند، انصافا فرمایش مرحوم نائینی را نمی شد قبول کرد. ظهور خطاب چیزی نیست که با مقید منفصل عوض بشود. اگر خطاب أعتق رقبة ظهور دارد که مولا با همین خطاب واحد می خواهد تمام مرادش را بیان کند، خب این ظهور سر جای خودش هست، معنا ندارد لاتعتق رقبة کافرة بیاید این ظهور را از بین ببرد. چون این ظهور ناشی است از یک حال نوعی عقلائی که متکلم با خطاب واحد تمام مرادش را بیان می کند. خب اگر به مناسبت اینکه نوع عقلاء اینطور هستند این ظهور شکل گرفته، معنا ندارد که با ورود یک مقید منفصل این ظهور به هم بریزد. چون این ظهور ناشی است از حال متکلم که با خطاب واحد به صدد تفهیم مرادش هست، این ظهور هست، منتهی این ظهور دیگر با آمدن مقید منفصل حجت نیست.

سؤال وجواب: مثل ظهور عام، اکرم کل عالم ظهور دارد در عموم، ولکن مخصص منفصل می گوید این ظهور مطابق با واقع نیست حتی ظهور دارد در اراده جدیه، اراده استعمالیه که سر جای خود. ظهور اکرم کل عالم این است که این استعمال به داعی جد است، این ظهور هم منعقد شده است. منتهی لاتکرم العالم الفاسق می گوید خیلی از ظهورها هست که مخالف با واقع است، این ظهور هم از آن قبیل است. کشف شد که مخالف واقع است نه اینکه کشف شد ظهوری نیست. کشف شد خلاف واقع است این ظهور بخاطر حجت اقوی.

و عجیب است از آقای خوئی ره تعبیری که در محاضرات می کند این است که می گوید: البیان المنفصل بوصوله یهدم مقدمات الحکمة، هدم می کند مقدمات حکمت را. بعد ادامه داده: غایة الامر إن البیان المتصل مانع عن انعقاد الظهور فی المطلق، والبیان المنفصل کاشف عن عدم تعلق الارادة الجدیة بالاطلاق. اول می فرماید بیان منفصل با وصولش مقدمات حکمت را منعدم می کند، بعد می فرماید ولی بدانید بیان منفصل ظهور اطلاقی را از بین نمی برد، کشف می کند که اراده جدیه بر طبق این ظهور اطلاقی نیست.

اقول: ما نفهمیدیم، از یک طرف شما می گوئید این مقید منفصل مقدمات حکمت را هدم می کند، از یک طرف می فرمایید که مقید منفصل ظهور اطلاقی را منهدم نمی کند، بلکه کشف می کند که این ظهور اطلاقی مطابق با مراد جدی نیست. خب جناب آقای خوئی! اگر واقعا مقید منفصل ظهور اطلاقی را هدم نمی کند یعنی مقدمات حکمت را هدم نمی کند، پس چطور اول فرمودید مقدمات حکمت هدم می شود؟ خب مقدمات حکمت بود که منشأ ظهور اطلاقی شد. این مقید منفصل مقدمات حکمت را هدم می کند ولی ظهور اطلاقی سر جای خودش هست.

مقدمات حکمت یعنی اینکه خطاب أعتق رقبة ظهور دارد در اینکه مولا می خواهد به ما بفهماند که تمام مراد جدی من همان است که من در خطاب گفتم. مقدمات حکمت منشأ می شود که خطاب مطلق ظهور پیدا کند که مولا طبیعت که در خطابش ذکر شده بدون قید زائد، همین طبیعت تمام مراد جدی اش است. این ظهور خطاب است. مقدمات حکمت این را می گوید. مقدمات حکمت منشأ ظهور می شود در خطاب مطلق که ما ذکر فی الخطاب فهو تمام المراد الجدی. مقدمات حکمت منشأ این ظهور می شود. هنوز هم بعد از مقید منفصل ظهور آن خطاب أعتق رقبة در همین است که ما ذکر فی الخطاب فهو تمام المراد الجدی. منتهی حجت پیدا کردیم که این ظهور فی الجمله مطابق با واقع نیست، تمام مراد جدی رقبه نیست، بلکه به قرینه مقید منفصل ما رفع ید می کنیم از آن ظهور در خطاب مطلق، می گوئیم تمام مراد جدی عتق رقبه ای است که مؤمنه باشد. مقدمات حکمت اگر منجزیت و معذریت بود خب حق داشتید بگوئید مقید منفصل با وصولش منجزیت و معذریت را از بین می برد. یعنی حجیت اطلاق را از بین می برد. مقدمات حکمت اطلاق ساز است نه حجیت ساز. مقدمات حکمت اطلاق ساز و ظهور ساز است، ظهور اطلاقی را که درست کرد کبرای حجیت ظهور که جای خودش محفوظ است. مقدمات حکمت که مستقیما حجیت درست نمی کند تا ما بگوئیم مقید منفصل حجیت را از بین برد پس منهدم کرده است مقدمات حکمت را. مقدمات حکمت ابتداءا ظهور اطلاقی درست می کند. ظهور اطلاقی این است که در این اعتق رقبة این رقبه که در خطاب ذکر شده بدون قید زائد، فهو تمام المراد الجدی. منتهی این ظهور یکوقت قطع پیدا می کنیم به کذبش، یکوقت حجت بر کذبش پیدا می کنیم در موارد مقید منفصل.

ویک مطلبی در منتقی الاصول دارند ما او را هم نفهمیدیم که از کجا ایشان آورده است. ایشان می گوید: نزاع بین مرحوم نائینی تبعا للشیخ الاعظم و مرحوم صاحب کفایه، که صاحب کفایه می گوید مقید منفصل هادم حجت اطلاق است، مرحوم نائینی تبعا للشیخ الاعظم می گوید مقید منفصل هادم خود اطلاق است و بقاءا اطلاق را از بین می برد.

ایشان فرموده: می دانید این نزاع سر چیست و این نزاع چه ثمره ای دارد غیر از آن ثمره تقدیم عام بر مطلق به تعارض به عموم من وجه؟

ایشان فرموده این نزاع سر این است که مرحوم آخوند می فرماید مقدمات حکمت تنقیح می کند مراد استعمالی را به نظر صاحب کفایه. یعنی مقدمات حکمت می گوید مراد استعمالی در خطاب أعتق رقبة وجوب عتق رقبه است لابشرط. نه اینکه مستعمل فیه لفظ رقبه، رقبه لابشرط است که بشود مجاز. نه، مفاد این خطاب ولو به تعدد دال و مدلول، أعتق رقبة مفادش وجوب عتق رقبه لابشرط است. مرحوم آخوند می گوید مقدمات حکمت تنقیح می کند مراد استعمالی را. مراد استعمالی از خطاب را برای شما کشف می کند. بعدش برای اینکه بفهمید این مراد استعمالی مطابق با مراد جدی هست یا نه، باید تازه سوار ماشین بشوید در به در دنبال اصالة التطابق بگردید. هر چه می گوئید شمای مقدمات حکمت که مراد استعمالی را برای ما کشف کردی کار را تمام کن و مراد جدی را هم برای ما کشف کن. مقدمات حکمت می گوید نه من دیگر زورم نمی رسد. من کاری که کردم این است که مراد استعمالی متکلم را برای شما کشف کردم که أعتق رقبة به صدد تفهیم وجوب عتق رقبه است لابشرط از قیود زائده. برای کشف اینکه این مراد استعمالی مطابق با مراد جدی است باید بروی سراغ اصالة التطابق بین الارادة الاستعمالیة و الارادة الجدیة. خب این اصالة التطابق همه جا هست، در عموم هم ما نیاز داریم به اصالة التطابق. در استعمال های حقیقی هم ما نیاز داریم به اصالة التطابق. شاید مولا وقتی گفته اکرم زیدا به داعی تقیه گفته، به داعی هزل گفته، با اینکه مراد استعمالی که مشخص است، اصالة الحقیقة مراد استعمالی را مشخص کرد، مقدمات حکمت نمی خواست. اصالة التطابق یک مطلبی است که همه جا ما نیاز به آن داریم.

ایشان فرموده اند مرحوم آخوند این را می گوید. اما مرحوم نائینی تبعا للشیخ الاعظم می گوید نه، مقدمات حکمت مستقیم می رود سراغ مرحله اراده جدیه، می گوید مراد جدی مولا همان است که در خطاب گفت. أعتق رقبة تمام مراد جدی همین عتق رقبه است لابشرط از قید ایمان، دیگر نیاز به اصالة التطابق نداریم. خود مقدمات حکمت اصلا در مرحله مراد جدی وارد عمل شد و کشف کرد از مراد جدی. خب طبیعی است که مقید منفصل وقتی می آید ما می فهمیم که این مراد جدی عتق رقبه مؤمنه بوده است نه عتق رقبه لابشرط. اطلاق به هم می خورد. چون اطلاق مربوط به مرحله اراده جدیه است، خب مقید منفصل هم در مرحله اراده جدیه کشف می کند که مراد جدی طبق آن أعتق رقبة نبود، أعتق رقبة مؤمنة بود.

ولذا مرحوم نائینی تبعا للشیخ فرموده مقید منفصل هادم مقدمات حکم است، هادم اطلاق است، بخاطر این است که مقدمات حکمت و اطلاق مربوط می شود به مرحله اراده جدیه.

بعد فرموده: این نزاع ثمره مهمه هم دارد. ثمره اش این است که: در بحث انقلاب نسبت بعضی ها انقلاب نسبت را قبول ندارند. مثلا یک خطابی می گوید أکرم کل عالم، یک خطابی می گوید لاتکرم أی عالم، دو تا عام هستند با هم تباین دارند. یک خطاب سومی می گوید لاتکرم العالم الفاسق. بحث است که آیا این خطاب سوم که می گوید لاتکرم العالم الفاسق خطاب اکرم کل عالم را تخصیص زد، مقدار حجیت اکرم کل عالم شد اخص، مدلول استعمالی اکرم کل عالم تباین دارد با لاتکرم کل عالم، ولی مقدار حجیتش به برکت آن مخصص منفصل در خصوص وجوب اکرام عالم عادل است. بحث می کنند که آیا ما در جمع عرفی به مدلول استعمالی اکرم کل عالم نگاه بکنیم چون تباین دارد با لاتکرم أی عالم، پس جمع عرفی ندارند. این حرف منکرین انقلاب نسبت است. قائلین به انقلاب نسبت می گویند نه، در جمع عرفی مقدار حجیت برای ما مهم است. مقدار حجیت اکرم کل عالم را ببینید، دیگر عالم فاسق از آن خارج شد و حجیتش نسبت به عالم فاسق از کار افتاد. مقدار حجیتش شد وجوب اکرام عالم عادل، و این مقدار حجیت اخص است از آن لاتکرم أی عالم. ولذا می گویند انقلاب نسبت را ما تأیید می کنیم، چون میزان در جمع عرفی ملاحظه مقدار حجیت دو خطاب است نه ملاحظه مراد استعمالی و ظهور استعمالی در این دو خطاب.

آنهایی که قائل به کبرای انقلاب نسبت هستند که هیچ و ما با آنها حرفی نداریم. اما آنهایی که منکر انقلاب نسبت هستند، می گوئیم شما در عام حرفتان قابل توجیه است، چون می گوئید مراد استعمالی در اکرم کل عالم با لاتکرم أی عالم متباینین هستند. اما اگر مطلق بود، أکرم العالم، لاتکرم العالم، خطابین مطلقین. یک مقید منفصلی هم آمد گفت لاتکرم العالم الفاسق. اینجا بنابر نظر مرحوم نائینی وشیخ انصاری مقید منفصل می آید اطلاق اکرم العالم را از بین می برد. یعنی اصلا دیگر خطاب اکرم العالم بقاءا مطلق نیست. وقتی مطلق نبود شما هم که در جاهای دیگر انقلاب نسبت را منکر هستید اینجا باید انقلاب نسبت را قبول کنید. چون مقید منفصل آمد بقاءا گفت اکرم العالم اطلاق ندارد طبق نظر مرحوم نائینی. کأنه از اول گفته بود اکرم العالم العادل. اطلاق ندارد دیگر. اصلا مقدمات حکمت به نظر مرحوم نائینی وشیخ مربوط به مرحله اراده جدیه است، اراده استعمالیه که اصلا مقدمات حکمت ندارد. اراده استعمالیه هم که طبق عموم نیست. اکرم کل عالمٍ که اراده استعمالیه و مراد استعمالی اش اطلاق نیست، چون مقدمات حکمت است که اطلاق را بیان می کند. مراد استعمالی ماهیت مهمله است. بنابر نظر مرحوم نائینی آنچه که در منتقی الاصول است این است که اصلا اکرم العالم خود مستعمل فیه که ماهیت مهمله است، مقدمات حکمت هم که مربوط به مرحله اراده جدیه است با مقید منفصل ساقط شد. پس اصلا اکرم العالم بعد از آمدن لاتکرم العالم الفاسق اصلا دیگر اطلاق ندارد. وقتی اطلاق نداشت کأنه از اول گفته اند اکرم العالم العادل.

برخلاف نظر مرحوم آخوند. ایشان می گوید در اکرم العالم مقدمات حکمت سر جایش هست ولو مقید منفصل داشته باشد. اطلاق برای آن منعقد شده است. وظهور اطلاقی اکرم العالم با ظهور اطلاقی لاتکرم العالم می شود ظهورین متباینین.

مرحوم آخوند که منکر انقلاب نسبت است دو خطاب مطلق اکرم العالم و لاتکرم العالم را باید بگوید قابل انقلاب نسبت نیست، همانطوری که دو تا عام متباین اکرم کل عالم و لاتکرم أی عالم قابل انقلاب نسبت نبودند. اما مثل مرحوم نائینی وشیخ نه، اینها در مطلق خیلی راحت می توانند بگویند اصلا مشکلی نیست، برای اینکه مقید منفصل آمد اطلاق را از بین برد. چون مقدمات حکمت در مرحله اراده جدیه است، مقید منفصل هم مربوط به اراده جدیه است پس مقدمات حکمت با این مقید منفصل از بین رفت. مقدمات حکمت بود که اطلاق ساز بود در مرحله اراده جدیه که از بین رفت. در مرحله اراده استعمالیه هم که ما اطلاقی نداشتیم تا این دو تا خطاب با هم درگیر بشوند.

سؤال وجواب: اصلا اطلاق استعمالی به نظرمرحوم نائینی معنا ندارد. اطلاق استعمالی یعنی چی. اگر یعنی در خطاب قیدی نبود، خب معلوم است که قیدی نبود. مقدمات حکمت که اطلاق ساز است به نظر مرحوم نائینی مربوط به مرحله اراده جدیه است. مقید منفصل که آمد مرحله اراده جدیه را از بین می برد می گوید طبق اطلاق نیست طبق مقید منفصل است. پس دیگر اطلاقی در کار نیست. چون اطلاق مربوط به مرحله اراده جدیه بود، مقید منفصل اطلاق را از بین برد. کأنه اکرم العالم از اول اطلاق نداشت، وقتی بعد از مقید منفصل اطلاق ندارد کأنه از اول اطلاق نداشت. خب وقتی اکرم العالم اطلاق نداشت معلوم است که نسبتش با لاتکرم العالم تباین نیست، بلکه نسبتش می شود عموم و خصوص مطلق. چون قدر متیقنش اکرم العالم العادل است.

اقول: این فرمایش منتقی الاصول انصافا ناتمام است. این مطالبی که ایشان به مرحوم آخوند و مرحوم نائینی نسبت می دهد ما که پیدا نکردیم. آن چیزی که از مرحوم آخوند ما دیدیم طبق فهم ما از کفایه این است که ایشان می گوید: مقدمات حکمت منشأ می شود که خطاب أعتق رقبة مثلا ظهور پیدا کند که مراد جدی مولا همین اطلاق است. ظهور پیدا کند در اینکه مولا می خواهد تفهیم کند که من مراد جدی ام عتق رقبه لابشرط است. دخالت در مرحله اراده استعمالیه ندارد، بلکه دخالت دارد در ظهور خطاب در کشف از مراد جدی. خود اینکه خطاب ظهور دارد در کشف از مراد جدی، این یک نوع ظهور است. أعتق رقبة با مقدمات حکمت ظهور پیدا می کند که مولا می خواهد بگوید ایها الناس تمام مراد جدی من همین عتق رقبه لابشرط است. این نیاز به اصالة التطابق ندارد. خود مقدمات حکمت ظهور درست کرد در اینکه مولا با گفتن أعتق رقبة به مردم تفهیم می کند که تمام مراد جدی من عتق رقبه لابشرط است.

فرق عرض ما با فرمایش منتقی الاصول این است که ما می گوئیم مقدمات حکمت اگر زبان باز کند و مولا به مردم اعلام کند که نتیجه این مقدمات حکمت چیست، طبق بیان ما نتیجه اش این است که مولا می گوید ایها الناس ما ذکرته فی الخطاب فهو تمام مرادی الجدی. مولا این را گفته است. ممکن است مولا مصلحة این را گفته است. با مقید منفصل کشف می شود که این مطلب را که گفته مصلحة بوده است. گفته است که مراد جدی من همین است اما مصلحتی بوده، اتفاقا تمام مرادی جدی اش عتق رقبه لابشرط نبوده بلکه عتق رقبه مؤمنه بوده است. ولی مقدمات حکمت می گوید مولا این را به مردم تفهیم کرد که ما ذکر فی الخطاب هو تمام مرادی الجدی.

پس اصالة التطابق جدای از مقدمات حکمت نیست. چون اصالة التطابق یعنی ظهور خطاب در اینکه مراد استعمالی مطابق با مراد جدی است. مقدمات حکمت هم این ظهور را درست کرده است. مقدمات حکمت می گوید ظاهر خطاب اعتق رقبة این است که تمام مراد جدی مولا همین است. اصلا مقدمات حکمت خودش یک ظهور بیشتر درست نمی کند، وآن ظهور این است که می گوید آنچه را که مولا در خطاب گفت تمام مرادی جدی اش بود. این ظهور خطاب أعتق رقبة است.

سؤال وجواب: مراد استعمالی اش همان عتق ذات رقبه است که مهمل است.

اطلاق یعنی اینکه ظاهر أعتق رقبة این است که مولا آنچه را که در خطاب ذکر کرد تمام مراد جدی اش هست. این ظهور خطاب است فی کون ما ذکر فی الخطاب تمام المراد الجدی للمولا. بله مقید منفصل حجت اقوی است، می گوید ولو ظاهر خطاب مطلق این بود که تمام مراد جدی مولا عتق رقبه است. اما من می گویم این ظهور مطابق با واقع نیست، یعنی مولا مصلحة اینجور گفته است و جوری سخن گفته است که به شما تفهیم کند که تمام مراد جدی من همین عتق رقبه است. ما این را از کلام صاحب کفایه می فهمیم. پس ما نیازی به اصالة التطابق جدای از مقدمات حکمت نداریم. همین حجیت ظهور است که ظهور خطاب مطلق این است که مقدمات حکمت می گوید ظاهر خطابی که قید زائد در آن ذکر نشد این است که این قید زائد در مراد جدی دخیل نیست، و مولا این را دارد به شما می فهماند که در مراد جدی ام قید زائد دخیل نیست. این را به شما دارد می فهماند. منتهی حجت اقوی می آید می گوید معلوم شد مصلحتی به شما فهمانده بود که تمام مراد جدی من عتق رقبه است، حالا معلوم شد تمام مراد جدی اش عتق رقبه مؤمنه است.

مرحوم نائینی هم آن چیزی که دارد حرفش این است که مقید منفصل هدم می کند مقدمات حکمت را. بیش از این ندارد. کی مرحوم نائینی از این سخن گفت که مقدمات حکمت در مرحله اراده جدیه است یا در مرحله اراده استعمالیه است؟ اصلا این حرفها را ندارد. او می گوید وقتی مقید منفصل آمد دیگر اطلاق از بین می رود. وشاید بخاطر این می گوید اطلاق از بین می رود که چون اطلاق را حکم عقل می داند، منجزیت و معذریت می داند. که ما هم اگر اطلاق را اینجور معنا می کردیم قبول می کردیم مقید منفصل منجزیت و معذریت عقلیه را از بین می برد.

پس این فرمایش منتقی الاصول تمام نیست. آن ثمره ای هم که ایشان ذکر کرد انصافا ثمره غریبه ای است. بالاخره اکرم العالم با لاتکرم العالم مدلول تصوری شان تباین دارد. آن کسی که انقلاب نسبت را منکر است می گوید اینها در مدلول تصوری با هم تباین دارند، قرینه و ذوالقرینه نیستند جمع عرفی ندارند. حالا مسلکش این است که مقدمات حکمت واطلاق با مقید منفصل از بین می رود، یا نه اطلاق می ماند و حجیتش از بین می رود. چه فرقی می کند؟ خب مدلول تصوری اکرم العالم با لاتکرم العالم تباین دارد و قرینیت و ذوالقرینیت بینشان نیست ولذا انقلاب نسبت را منکر می شوند کما هو الحق.

یقع الکلام فی التنبیهات غدا انشاءالله.